

## دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه 19، انجیل اجتماعی در آمریکا

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه نوزدهم، انجیل اجتماعی در آمریکا است.

امروز یک سخنرانی کوتاه از کسی که ممکن است با او آشنا باشید یا نباشید.

شما درباره او خوانده‌اید، اما نام او اف دی موریس است. اف دی موریس در انگلستان همان کاری را انجام می‌داد که افرادی مانند راشنبوش کمی بعد در آمریکا در جنبش انجیل اجتماعی انجام می‌دادند. اف دی موریس، در همین روز، اول آوریل، این تاریخ او بود که در سال ۱۸۷۲ به نزد خداوند رفت.

بنابراین، این روزی است که باید به یاد موریس باشیم. او در خانواده‌ای توحیدگرا بزرگ شد، اما این موضوع را بسیار نگران‌کننده یافت. او به همین دلیل، او به کلیسای انگلستان پیوست و در واقع در کلیسای انگلستان منصوب شد.

و سپس، او تا آخر عمرش نگران فقرا بود. این چیزی است که او در مورد معنای مصائب و مرگ عیسی مسیح گفت. او گفت من فکر نمی‌کنم که ما در مورد هفته مصائب اصلاً اختلاف نظر داشته باشیم.

این تلاش خشونت‌آمیز برای تحقق بخشیدن به حقیقت، همانطور که نامیده می‌شود، است که به نظر من نامیدکننده و موزیانه است. تنها راه چاره برای وسوسه انجام آن، شناخت آرام و ساده مسیح به عنوان کسی است که وارد رنج‌های ما و رنج‌های همه چیزهایی که می‌دانیم می‌شود. این واقعی است.

این تلاشی برای القای این تصور نیست که او ممکن است در رنج‌هایش چه چیزهایی را از سر گذرانده باشد. بلکه درک این است که او از طریق آنچه تجربه کرده‌ایم، چه چیزهایی را باید در رنج‌هایش از سر گذرانده باشد. پس، یک کلمه، موریس. او چند سال پیش در چنین روزی، اول آوریل، درگذشت.

بسیار خوب. در سخنرانی‌ها باید به الهیات لیبرال در آمریکا و سه استراتژی برای آن پردازیم؛ فقط جهت یادآوری، ما یک مقدمه و سپس سه استراتژی برای نجات مسیحیت ارائه دادیم. خوب، یادتان هست که در سخنرانی در مورد چه چیزی صحبت کردیم؟ مسیحیت پروتستان احساس می‌کرد که مسیحیت در آمریکا تقریباً در حال انحلال است و تقریباً آن چیزی نیست که باید باشد و قدرتی را که قبلاً داشت، ندارد.

بنابراین، سه استراتژی وجود دارد که واعظان، معلمان، رهبران و نویسندگان مختلف پروتستان برای نجات مسیحیت تدوین کرده‌اند. و اولین مورد، الوهیت بخشیدن به روند تاریخی بود. به عبارت دیگر، کتاب مقدس را نباید به عنوان یک کتاب اعتقادی در نظر گرفت.

باید آن را به عنوان یک کتاب تاریخی در نظر گرفت، و شما باید این را درک کنید. این چیزی است که در مورد کتاب مقدس و زندگی مسیحی واقعاً مهم است. این نکته اول است.

دوم، تأکید بر اخلاق زندگی، نه آموزه. خوب، آموزه تقریباً منتفی است، اما چگونه زندگی خود را می‌گذرانید، به خصوص با الگو قرار دادن آن پس از عیسی؟ این مهم است.

و سپس قطعیت احساس مذهبی و نه آموزه، نه جزم، بلکه احساس مذهبی. احساس مذهبی چیست؟ و این همان چیزی است که مسیحیت واقعاً در مورد آن است. اگر بتوانیم مردم را به تجربه نوعی از خدا وادار کنیم، آنگاه جوهره مسیحیت را به دست آورده‌ایم.

این با فریدریش شلایرماخر، که از او نام بردیم، آغاز شد. بنابراین، این شلایرماخر بود که همه این‌ها را در اروپا آغاز کرد، سپس به آمریکا رسید. اما او در تمام این احساسات مذهبی واقعاً مهم است.

خب، نمونه‌ی شلایرماخر از کسی که کاملاً به خدا توکل کرده و تجربه‌ای کاملاً از خدا داشته، کیست؟ البته آن شخص عیسی مسیح است. او به یک الگو و نمونه‌ی عالی از این تبدیل شده است. بنابراین، این سه استراتژی وجود دارد.

آیا آنها مؤثر بودند؟ خب، زمان همه چیز را مشخص خواهد کرد، اما بیایید ببینیم با ورود به قرن بیستم چه اتفاقی برای پروتستانتیسم می‌افتد. آیا در مورد آن سه استراتژی سوالی وجود دارد؟ ما درک می‌کنیم که چرا آنها سعی در انجام کاری که سعی در انجام آن دارند دارند، و درک می‌کنیم که چرا این نوع استراتژی‌های الهیاتی را برای نجات مسیحیت توسعه داده‌اند. بسیار خب، آیا همه ما با این موضوع کنار آمده‌ایم؟ عالی.

خب، حالا می‌خواهیم ادامه دهیم. در صفحه ۱۵ می‌بینید که دو خط نبرد ترسیم شده است و این خطوط نبرد به نوعی شکل مسیحیت را در قرن بیستم و اینکه از نظر خطوط نبرد به نفع چه کسی خواهد بود، تعیین می‌کنند. اول از همه، در مورد اهمیت داروینیسم صحبت خواهیم کرد.

داروینیسم کتاب «منشأ گونه‌ها» را در سال ۱۸۵۹ منتشر کرد. بنابراین داروین برای این نوع داستان بسیار مهم است، و او نظریه تکامل را توسعه داد. حالا، او نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی را توسعه داده است.

بنابراین، اتفاقی که قرار است برای داروینیسم بیفتد این است که از دو جنبه مورد نقد قرار خواهد گرفت. پس بیایید فقط برای یک دقیقه خودمان را بررسی کنیم. این نقد از جنبه لیبرال‌تر مسیحیت که مطالعه کرده‌ایم، و از جنبه انجیلی‌تر مسیحیت که به آن نگاه کرده‌ایم یا وقتی وارد قرن بیستم شویم بیشتر به آن نگاه خواهیم کرد، مورد نقد قرار خواهد گرفت.

بنابراین، اول از همه، بیایید فقط برای یک دقیقه کلاه‌های فکری خود را بر سر بگذاریم. داروینیسم از طرف لیبرال‌تر، به خصوص دئیسم، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. چرا باید توسط دئیسم مورد انتقاد قرار گیرد؟ چه چیزی در دئیسم و نوع الهیات آنها وجود داشت که آنها منشأ گونه‌ها و نظریه تکامل داروین را از پایین نقد می‌کردند؟ دئیسم چه چیزی را آموزش می‌دهد که آن را نقد می‌کند، که پس از آن می‌آید؟ هر چیزی؟ نوعی چرخ در اینجا می‌چرخد.

بگذارید طور دیگری بگویم، دئیسم چطور خلقت جهان را فهمید؟ چطور فهمیدند که ما به اینجا رسیدیم؟ یا از چه الهیاتی استفاده کردند؟ بله، متیو؟ درست است. بنابراین، دئیسم یعنی خدا، خدای ساعت‌ساز است، و او ساعت را کوک کرد، آن را به کار انداخت. اما این خلقت از بالا است.

این خداست که این را آفریده است. ما بر اساس نوعی انتخاب طبیعی، مثلاً اینکه قوی‌ترها بر ضعیف‌ترها غلبه کنند، تکامل نیافته‌ایم. ما اینطور به اینجا نرسیده‌ایم.

ما به واسطه‌ی خدایی که جهان را با قدرت کلامش آفرید، به اینجا رسیدیم. و اگر این برجسب را ندارید، باید آن را کنار بگذارید. آنها الهیات طبیعی داشتند.

یک الهیات طبیعی در دل دئیسم وجود داشت. و آن الهیات طبیعی جهان را می‌دید. آیا آن را زشت می‌دیدند یا زیبا؟ آنها جهان را زیبا می‌دیدند. آنها جهان را به عنوان طرحی از سوی خدا، خالق، می‌دیدند.

بنابراین، آنها جهان را حاصل نوعی تکامل از پایین نمی‌دیدند. بنابراین، دئیسم واقعاً، و پروتستان‌های لیبرال‌تر واقعاً داروینیسم را پیدا می‌کردند، آنها واقعاً داروینیسم را نقد می‌کردند. خوب، حالا، در اوآنجلیسیم، افراد انجیلی، افرادی که بیشتر در جناح راست هستند، و افرادی که محافظه‌کارتر هستند، نقد آنها از داروینیسم چه خواهد بود؟ آنها چه چیزی در مورد داروینیسم برای گفتن خواهند داشت؟ الهیات آنها که برای نقد داروینیسم استفاده می‌کنند چیست؟ بله، آنها از کتاب مقدس و خلقت هفت روزه استفاده می‌کنند، زیرا جهان اینگونه شکل گرفته است.

از پایین نیست، از بالاست. اما در حالی که دئیست‌ها از الهیات طبیعی برای حمله به داروینیسم به یک معنا استفاده می‌کنند، انجیلی‌ها یا افرادی که محافظه‌کارتر هستند از نوعی الهیات وحیانی استفاده می‌کنند. خدا در کلام خود، در کتاب مقدس، وحی کرده است، خدا به ما نشان داده است که جهان چگونه آفریده شده است.

و ما آن را از همان ابتدا در سفر پیدایش داریم. بنابراین، داروینیسم از هر دو طرف مورد انتقاد قرار خواهد گرفت، وقتی صحبت از نظریه تکامل او می‌شود. حال، ورود به این نوع خط نبرد یک کار بسیار مهم است، و نام او چارلز هاج است.

و چارلز هاج واقعاً از دیدگاه کتاب مقدس است. چارلز هاج واقعاً داروینیسم را با کتابی به نام «داروینیسم چیست؟» به چالش کشید. حال، نام چارلز هاج مهم است، اما همچنین مهم این است که او کجا تدریس می‌کرد و کجا نفوذ داشت. او معلم مدرسه الهیات پرینستون بود. و می‌توانید تاریخ چارلز هاج را ببینید.

بنابراین اساساً، او در مدرسه الهیات پرینستون، قرن نوزدهم است. خوب، چرا این مهم است؟ این مهم است چون پرینستون و من این را فقط به خاطر اینکه من از پرینستون مدرک گرفتم نمی‌گویم، اما پرینستون از نظر حوزه‌های علمیه، دژ ارتدکسی در آمریکا بود. پرینستون یک مدرسه علمیه عالی بود که ارتدکسی را در آمریکا حفظ می‌کرد.

بنابراین، آنچه که الهیات پرینستون نامیده می‌شود، در واقع الهیاتی است که در قرن نوزدهم بر زندگی پروتستان‌های آمریکایی غالب بوده است. بنابراین، این هاج است و از پرینستون صحبت می‌کند و داروینیسم را به چالش می‌کشد و می‌گوید، داروینیسم چیست؟ خوب، در کتاب «داروینیسم چیست؟» پاسخ اساسی او به این سوال چیست؟ پاسخ اساسی او این است که داروینیسم الحاد است. بنابراین، هاج گفت که شما نمی‌توانید مسیحی باشید و به داروینیسم اعتقاد داشته باشید.

این غیرممکن است زیرا داروینیسم الحاد است. بنابراین، او واقعاً این چالش را پذیرفت. ما می‌گوییم خطوط نبرد اینجا کشیده شده است.

او واقعاً چالش داروینیسم را پذیرفت و واقعاً در آن مورد پاسخ بسیار محکمی علیه داروین داشت. حالا، باید بگویم، متکلمان دیگری هم بودند که سعی می‌کردند موضع میانه را اتخاذ کنند. بنابراین متکلمان دیگری بودند که به نوعی تکامل خداپاورانه اعتقاد داشتند و معتقد بودند که خدا خلق کرده است، اما تصمیم گرفته است که از طریق تکامل خلق کند.

بنابراین، آنها آن حد وسط را گرفتند، اما صدایی که هاج یا الهیات پرینستون داشتند را نداشتند. و این یک پاسخ بسیار مهم به داروینیسم است که ما از هاج و کتابش، «داروینیسم چیست؟»، می‌گیریم. فقط به این

دلیل که در آن مورد از نظر الهیاتی ارتدوکس بود، آیا ارتدوکس را تعریف می‌کرد؟ درست است. آن را به نوعی تعریف کرد، از نظر الهیاتی تعریف کرد که ارتدوکس، ارتدوکس مسیحی، پروتستانی چیست.

این افراد نه تنها واعظ یا معلم در پرینستون بودند؛ بلکه نویسنده نیز بودند. بنابراین، مطالب آنها به عموم مردم و سایر مسیحیان و غیره می‌رسید. به همین دلیل است که آنها در قرن نوزدهم نیروی محرکه‌ای بودند که به نوعی ارتدکسی پروتستان را توسعه می‌دادند یا مانع ارتدکسی پروتستان می‌شدند.

خب، خب، خطوط نبرد مشخص شدند. اولین خط نبرد، داروینیسیم بود، و این مشخص شد.

البته، خط نبرد دوم، نبرد برای کتاب مقدس است. و ما آن را به عنوان شماره دو در طرح کلی شما داریم. نبرد برای کتاب مقدس.

بسیار خب. نبرد برای کتاب مقدس در طول اصلاحات مذهبی آغاز شد. بنابراین نبرد برای کتاب مقدس با نوعی شعار جنگی از نوع اصلاحات مذهبی، یعنی تنها کتاب مقدس، آغاز می‌شود.

و «تنها کتاب مقدس» شعاری علیه درک کاتولیک رومی از توسعه دکترین از سنت و کتاب مقدس است، بنابراین، در جهان کاتولیک رومی قرون وسطی، دکترین از سنت و همچنین از متن کتاب مقدس توسعه می‌یابد اما برای تعریف یک دکترین نیازی به متن کتاب مقدس ندارید. بنابراین، اصلاح طلبان، افرادی مانند لوتر و کالوین، از راه رسیدند و با این شعار نبرد «تنها کتاب مقدس»، یعنی فقط کتاب مقدس، از راه رسیدند.

و منظور آنها از صرفاً متون مقدس، در درجه اول، تنها متون مقدس برای توسعه الهیات بود، تنها کتاب مقدس. خب، آنچه اکنون اتفاق می‌افتد خط نبرد است، نبرد برای کتاب مقدس، آنچه اتفاق می‌افتد این است که کتاب مقدس اکنون در قرن نوزدهم مورد حمله قرار می‌گیرد.

افراد زیادی اعتبار یا مرجعیت کتاب مقدس را انکار می‌کنند. این کتاب پیش از این در قرن هجدهم توسط افرادی مانند دئیست‌ها و سپس در قرن نوزدهم توسط پیروان مکتب توحید و غیره مورد حمله قرار گرفته بود. بنابراین، مورد حمله قرار گرفته است.

بنابراین، افرادی هستند که از کتاب مقدس دفاع می‌کنند، و از کتاب مقدس دفاع می‌کنند و می‌گویند که کتاب مقدس بدون خطا است. بنابراین، از پیدایش تا مکاشفه هیچ خطایی وجود ندارد. بسیار خوب.

حالا، برای برخی از مدافعان، منظورشان این بود که هیچ خطایی وجود ندارد، همین برای برخی دیگر از مدافعان، منظورشان این بود که ممکن است در اینجا یا آنجا از نظر متن اشتباهی رخ داده باشد، اما از نظر آموزه از پیدایش تا مکاشفه هیچ خطایی وجود نداشته است. بنابراین، افرادی خواهند بود که از متون مقدس در برابر انتقادات کتاب مقدس که در حال ظهور و بسیار قدرتمند شدن بود، دفاع خواهند کرد.

بسیار خب. بگذارید دو نفر از آن مدافعان را نام ببرم. اول، از آرچیبالد الکساندر هاج نام می‌بریم.

اوه، ضمناً، این عکس، همانطور که چند روز پیش اشاره کردیم، اثر شلایرماخر است. اما از آرچیبالد الکساندر هاج نام بردیم. اوه، به نظر می‌رسد که او ممکن است با چارلز هاج نسبتی داشته باشد.

و بنابراین او پسر بود. و بعد بنجامین وارفیلد را داریم. بسیار خب.

بنابراین، اگر به تاریخ‌های هاج و وارفیلد نگاه کنید، آنها کمی، تقریباً به مدت کوتاهی، همپوشانی دارند. سپس هاج در سال ۸۶ درگذشت و سپس وارفیلد تا سال ۱۹۲۱ زنده ماند. بسیار خوب.

فکر می‌کنید این دو نفر کجا تدریس می‌کنند؟ البته، مدرسه الهیات پرینستون. بنابراین، پرینستون هنوز هم تحت نظر آرچیبالد الکساندر هاج و سپس تحت نظر بنجامین وارفیلد، پی‌پی وارفیلد، مدافع ارتدکس است. بنابراین، آنها در حال توسعه الهیات پرینستون هستند که یک الهیات ارتدکس واقعی است.

و کاری که آنها انجام می‌دهند، دفاع از آموزه‌ی بی‌خطایی کتاب مقدس است. کتاب مقدس در آموزه‌هایش بی‌خطا است. بدون خطا تعلیم می‌دهد.

و ما قصد داریم از کتاب مقدس در برابر تمام حملات انتقادات کتاب مقدس دفاع کنیم. ما فکر می‌کنیم که این ارزشش را دارد؛ به نوعی، امروز روز «تنها کتاب مقدس» ماست. بسیار خوب.

اتفاقی که با همه این‌ها می‌افتد این است که شخصی به نام چارلز ای. بریگز از راه می‌رسد. و او برای این داستان خیلی مهم است، چارلز بریگز. بسیار خوب.

چارلز بریگز یک پرسبیتترین بود که در یک مدرسه علمیه پرسبیتترین در شهر نیویورک تدریس می‌کرد. بنابراین احتمالاً آنجا یک مدرسه علمیه است. مطمئناً، فکر نمی‌کنم به آن اشاره‌ای کرده باشیم. اما آیا کسی می‌خواهد حدس بزند که نام این مدرسه علمیه پرسبیتترین در شهر نیویورک چه بوده است؟ کسی؟ نه؟ نه کاملاً.

یونیون. نام آن مدرسه، مدرسه الهیات یونیون در شهر نیویورک بود. او در یونیون معلم آنجا بود.

حالا، در دفاع از بریگز می‌گوییم، شاید او به دفاع من نیازی نداشته باشد، مطمئناً به دفاع من نیازی ندارد، اما در دفاع از او می‌گوییم وقتی در دانشگاه یونیون مطالعات کتاب مقدس تدریس می‌کرد، فکر می‌کرد که در کتاب مقدس اشتباهاتی وجود دارد. اما فکر می‌کرد که آن اشتباهات جزئی هستند. او فکر می‌کرد که آن اشتباهات امروزه، اشتباهات تاپی هستند.

بنابراین، او فکر نمی‌کرد که آن خطاها واقعاً بر آموزه‌های کتاب مقدس تأثیر بگذارند. بنابراین، باید این را در دفاع از بریگز بگویم. با این حال، افرادی بودند که از آنچه او تدریس می‌کرد بسیار عصبی بودند، زیرا به نظر می‌رسید که او متن کتاب مقدس را تضعیف می‌کند.

و بنابراین، به نظر می‌رسید که او با متن کتاب مقدس به عنوان متن بی‌خطا برخورد نمی‌کرد. و بنابراین چارلز بریگز به محاکمه کشیده شد، و به آن پرونده بریگز می‌گویند. او در کلیسای پرسبیتری به جرم آموزش چیزی که در آن نبود، به محاکمه کشیده شد، آموزش چیزهایی که در کتاب مقدس نبود، از برخی جهات خطا نبود.

بنابراین، او به دادگاه کشانده شد و در این مورد گناهکار شناخته شد. و آنها می‌ترسیدند که او با صحبت در مورد اشتباهات کتاب مقدس، کمی بیش از حد در را باز کرده باشد. بنابراین، نتیجه این اتفاق، جدایی است.

بریگز مدرسه الهیات یونیون، فرقه خود و کلیسای پرسبیتری را ترک کرد، اما این مدرسه تصمیم گرفت که کلیسای پرسبیتری را نیز ترک کند. بنابراین، از زمان پرونده بریگز و محاکمه بریگز، این مدرسه به یک مدرسه علمیه مستقل تبدیل شد که هنوز هم هست. این مدرسه توسط کلیسای پرسبیتری پشتیبانی نمی‌شود.

خب، اما حالا این یک مدرسه علمیه مهم است که باید به خاطر داشته باشیم، از نظر آنچه در قرن بیستم در موردش صحبت خواهیم کرد. خب، حالا که مدرسه علمیه الهیات یونیون را در ذهنمان داریم، می‌خواهیم آن را برای اتفاقاتی که از این به بعد می‌افتد به خاطر بسپاریم. خب، بسیار خب

بنابراین، محاکمه بریگز یا پرونده بریگز، بسیاری از محاکمات دیگر را آغاز می‌کند. بنابراین، بسیاری از محاکمات و پرونده‌های دیگر در حوزه‌های علمیه و کلیساها در جریان است. و بنابراین، شما شاهد انشعابات بسیار بزرگی بر سر آموزه بی‌خطایی کتاب مقدس هستید، نه تنها با کشیشان و معلمان، بلکه با حوزه‌های علمیه نیز.

حالا، اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ یاد می‌آید هانا پرسید. چند روز پیش در مورد این موضوع صحبت کردیم، و من، پسر، کاش جواب این را می‌دانستم، و نمی‌دانم؛ قرار است خودم اینجا کمی در موردش فکر کنم. و بعضی از شما باید به من کمک کنید تا در موردش فکر کنم. اما اتفاقی که می‌افتد این است که، به طور کلی، حوزه‌های علمیه شمالی لیبرال شدند و حوزه‌های علمیه جنوبی در مورد مسئله خطاناپذیری کتاب مقدس محافظه‌کار باقی می‌مانند.

بنابراین، به طور کلی، شما نوعی گرایش لیبرالیستی را در حوزه‌های علمیه شمالی مشاهده کردید. و این چیزی بود که برخی از مردم هنگام تدریس بریگز از آن می‌ترسیدند. آنها می‌ترسیدند که او تا این حد در را باز کند؛ او چقدر جلوتر می‌رود، چقدر جلوتر قرار است در باز شود تا اینکه کتاب مقدس به هیچ وجه معتبر نباشد؟ و این چیزی بود که مردم نگران آن بودند.

در همین حال، حوزه‌های علمیه جنوبی و کلیساهای جنوبی در مورد این موضوع محافظه‌کارتر باقی مانده‌اند. حال، سوال این است که چرا این جدایی رخ داد، چرا این جدایی بین شمال و جنوب رخ داد؟ از نظر فرهنگی چه چیزی باعث جدایی شمال و جنوب شد؟ و گمان من این است که در شمال، جامعه ناهمگن‌تری وجود داشت. افراد بسیار بیشتری از سنت‌های دیگر و غیره در این مورد فکر می‌کردند.

نمی‌دانم. اگر به بارت ارمن نگاهی بیندازید، آیا کسی از شما در کلاس‌ها یا در کلاس یا دوره‌های مقدماتی مطالعات کتاب مقدس در مورد بارت ارمن صحبت می‌کند؟ درست است. آیا کس دیگری از شما، بارت ارمن؟ اگر به بارت ارمن نگاهی بیندازید، می‌توانید بفهمید که چرا مردم اینقدر نگران بودند، زیرا بارت ارمن، فارغ‌التحصیل کالج ویتون بود، اما اگر کتاب او مانند «نقل قول نادرست از عیسی» را بخوانید، خواهید دید که، خب، من فقط اینطور بیان می‌کنم.

او معتقد نیست که آنچه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، ذاتی است. بنابراین، من همین را می‌گویم. بسیار خوب

خب، این هم از این. دو خط نبرد ترسیم شده بود و مردم قرار بود یکی را انتخاب کنند. و این بر سر داروینیسیم یا چگونگی خلقت جهان، چگونگی درک ما از خدا و خلقت او، و دیگری بر سر کتاب مقدس بود.

ماهیت کتاب مقدس چیست؟ این دو خط نبرد هستند. بسیار خب. آیا در این مورد سوالی دارید؟ آیا قبل از اینکه به اینجا سفر کنیم، سوالی در این مورد دارید؟ حالتان خوب است؟ بسیار خب

حالا می‌خواهیم به چیزی پردازیم که شما با آن بسیار آشنا هستید، سخنرانی شماره ۱۵، چون شما این کتاب را دو بار، احتمالاً، شاید سه بار خوانده‌اید، چون اگر هفته‌ای یک فصل می‌خوانید، این کتاب را تمام کرده‌اید می‌دانید که این کتاب سرد است. بنابراین، اگر چند سؤال در مورد راشنبوش از شما بپرسم، ناراحت نخواهید شد.

خب، والتر راشنبوش، خب، من هنوز به آن نیازی ندارم، اما این عکسی از والتر راشنبوش است. خب، ما قرار است اینجا سه کار را با والتر راشنبوش انجام دهیم. اول از همه، قرار است انجام دهیم، می‌خواهم چند نکته برجسته از زندگی او را به شما بگویم.

من این کار را خواهم کرد. دوم، می‌خواهم درباره الهیات انجیل اجتماعی صحبت کنم. و سوم، می‌خواهم درباره سهم انجیل اجتماعی در مسیحیت آمریکایی صحبت کنم.

حالا، با ارائه نکات برجسته زندگی او، این به هیچ وجه، به هیچ شکلی یا به هیچ وجه به این معنی نیست که شما مجبور نیستید کتاب را بخوانید. و برای اینکه بدانم کتاب را واقعاً، واقعاً، واقعاً با دقت، واقعاً خوب خوانده‌اید، در امتحان نهایی، من هزار سوال از کتاب در مورد نهایی، و همچنین مقالاتی در مورد نهایی از کتاب گرفتم. بنابراین می‌دانم که آیا آن کتاب را خوانده‌اید یا خیر.

اما فکر کردم جالب باشد که فقط به نکاتی در مورد زندگی راشنبوش اشاره کنم، چون درک رسالتی که او آغاز کرد بدون درک زندگی و رسالتش دشوار است. بنابراین، با زندگی او شروع می‌کنیم. با نکاتی شروع می‌کنیم که در اینجا به نوعی برجسته شده‌اند.

خب، خب، با روچستر، نیویورک شروع می‌کنیم. روچستر، نیویورک، محل تولد راشنبوش، محل بخش زیادی از آموزش‌های الهیاتی او، محل اواخر زندگی و مرگش، روچستر، نیویورک. حالا، یک نفر، یک نویسنده روچستر، نیویورک را قلب منطقه‌ی سوخته نامیده است.

و یادتان باشد ماجرای آن منطقه‌ی سوخته چه بود. این منطقه در ایالت آپر، نیویورک، قرار داشت. میلی‌ها از آنجا آمدند.

مورمون‌ها از آنجا بیرون آمدند. احیای فینی از آنجا بیرون آمد. حالا شما شاهد ظهور پیروان انجیل اجتماعی از آنجا هستید، همانطور که او در روچستر، نیویورک متولد شده است.

خب، این خیلی خیلی مهم است. یکی از نویسندگان، روچستر، نیویورک را اولین شهر پررونق آمریکایی نامیده است. خب، روچستر، نیویورک، وقتی راشنبوش به دنیا آمد، روچستر، نیویورک، جای خیلی خیلی مهمی بود.

واقعاً یک شهر پررونق بود. و این به خاطر تمام تجارت‌ها، تمام صنایعی بود که به روچستر می‌آمدند، به روچستر می‌رفتند و از روچستر به نیویورک و غیره برمی‌گشتند. بنابراین، وقتی می‌گوییم او در روچستر متولد شده، نگویید، خب، این در مناطق دورافتاده است.

خب، پسر، او حتماً نه، آن شهر در یک شهر پررونق بوده، مخصوصاً در سال‌های آخر عمرش. بنابراین، این واقعاً، واقعاً مهم است، محل تولدش. باشه.

آنجا یک مدرسه علمیه به نام مدرسه الهیات روچستر وجود داشت. جایی که او در آن آموزش دیده بود، در مدرسه الهیات روچستر. بنابراین این خیلی خیلی مهم می‌شود.

خب، اینجا یک مدرسه‌ی علمیه باپتیست بود، و او آموزش دیده بود؛ اتفاقاً پدرش معلم مدرسه‌ی علمیه باپتیست بود. او آنجا آموزش دیده و تحصیل کرده بود. حالا خود مدرسه‌ی علمیه، خلاصه بگویم، اول از همه، خود خانواده، و بعد خود مدرسه‌ی علمیه.

خود خانواده، یک خانواده آلمانی زبان بود. از یک پیشینه آلمانی بودند. بخشی از این پیشینه را در کتاب می‌خوانید.

احتمالاً می‌توانید همین الان همه چیز را در مورد آن پیشینه به من بگویید. اما از یک خانواده آلمانی زبان است. مدرسه علمیه هم یک مدرسه علمیه آلمانی زبان بود.

آنجا یک مدرسه‌ی علوم دینی دو زبانه بود. دروس به زبان‌های آلمانی و انگلیسی تدریس می‌شدند، چون دو زبانه بودند. بنابراین، خانواده، کلیسا، مدرسه‌ی علوم دینی، همه چیز دو زبانه است.

خب، حالا که کتاب را می‌خوانید، می‌بینید که راشنبوش سفرهای زیادی به آلمان داشته است. بنابراین، تقریباً می‌توان گفت که او برای مدتی تابعیت دوگانه بین آمریکا و آلمان داشته است، نه فقط به دلایل خانوادگی، بلکه به دلایل تحصیلی.

بنابراین این به شما می‌گوید که اینجا مردی است که هم به زبان انگلیسی و هم به زبان آلمانی آموزش دیده است، اما اینجا مردی است که نه تنها صحنه آمریکایی را درک خواهد کرد، بلکه الهیات آلمانی را نیز درک خواهد کرد. و او خواهد فهمید که چگونه الهیات آلمانی، افرادی مانند شلایرماخر، را در صحنه الهیات شبانی آمریکایی به کار گیرد. بنابراین، اینجا مردی است که در هر دو جهان بسیار راحت است.

این از نظر تأثیری که او بر زندگی و فرهنگ آمریکایی و کلیسای آمریکایی خواهد داشت، بسیار مهم است. بنابراین، باید به این نکته توجه کنید. او به انگلیسی و آلمانی می‌نوشت، به انگلیسی و آلمانی صحبت می‌کرد و غیره.

خب. به چیز دیگه در مورد راشنبوش اینه که سال ۱۸۸۶ به تاریخ مهم تو زندگیشه. و چرا این تاریخ، یعنی اینقدر مهمه؟ چرا سال ۱۸۸۶ اینقدر مهمه؟ می‌تونید بگید از اولین باری که کتاب رو خوندید، دومین، ۱۸۸۶ باری که کتاب رو خوندید، یا سومین باری که کتاب رو خوندید، ۱۸۸۶، چرا اینقدر تو زندگیش مهمه؟ کسی می‌خواد اینجا حدس بزنه؟ خدا خیرتون بده.

بله. او خدمت خود را در سال ۱۸۸۶ آغاز کرد. در سال ۱۸۸۶، او به شهر نیویورک نقل مکان کرد.

یک کلیسای باپتیست آلمانی زبان در شهر نیویورک وجود داشت که به یک کشیش نیاز داشت. او برای خدمت به آن کلیسا به شهر نیویورک نقل مکان کرد. من آن کلیسا را دیده‌ام.

من هرگز واقعاً داخل آن کلیسا نبوده‌ام. اما نمای آن کلیسا را دیده‌ام. و امروز، هنوز هم به آن کلیسای راوشنبوش می‌گویند.

بنابراین، او در سال ۱۸۸۶ برای خدمت به آن کلیسا می‌رود. و او به مدت ۱۱ سال آنجاست. بنابراین، او از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۷ آنجا بوده است.

خب، حالا، محل کلیسا واقعاً مهم است. بنابراین، باید به این نکته توجه کنید.

خب، شما به من بگویید، کلیسا کجا واقع شده بود؟ کلیسا در کجای شهر نیویورک واقع شده بود؟ فقط می‌دانید، کسی اینجا نبود؟ خب. در سمت شرق نیویورک واقع شده بود. خب، ببخشید، در سمت غرب شهر نیویورک در مکانی به نام، حالا این قرار است به شما نشانه‌هایی از محله بدهد.

اما از قضا، آن عنوان هنوز هم امروز استفاده می‌شود، با اینکه آن محله جایی بوده که اسمش بوده، کسی؟ جایی که اسمش هلز کیچن بود. هلز کیچن. او به آنجا نقل مکان کرد.

آشپزخانه جهنمی. هنوز هم به آن آشپزخانه جهنمی می‌گویند. پس این هم می‌تواند. آیا این چیزی در مورد محله، آشپزخانه جهنمی، به شما می‌گوید؟ من قرار است در آشپزخانه جهنمی خدمت کنم.

خب، این جایه که اون میره. و اون یازده ساله که اونجاست و این خدمت رو توی این کلیسای باپتیست توی هلز کیچن انجام می‌ده. خب.

حالا، او در میان اعضای کلیسایش در هلز کیچن چه چیزی پیدا می‌کند؟ او در میان اعضای کلیسایش، افراد بسیار سخت‌کوش را پیدا می‌کند. طبیعتاً، آنها در کارخانه‌ها با پدران، مادران، فرزندان و افراد سخت‌کوش کار می‌کنند، اما مردم به سختی می‌توانند امرار معاش کنند. مردم در فقر و گاهی اوقات فقر شدید زندگی می‌کنند.

و بنابراین، او، این چیزی بود که هرگز نمی‌دانست، زیرا در یک خانواده‌ی بسیار متوسط، دوست‌داشتنی، کلیسای دوست‌داشتنی، مدرسه‌ی علمیه‌ی دوست‌داشتنی بزرگ شده بود. این چیزی بود که او هرگز در زندگی خودش تجربه نکرده بود. و این تأثیر بسیار، بسیار عمیق و بسیار ماندگاری بر او می‌گذارد.

فقر شدید، بدبختی مردم، کار سختی که مردم مجبور بودند همیشه تحمل کنند و غیره. بنابراین اکنون، او قرار است، قرار است به نوعی، قرار است به چیزی تبدیل شود که بسیار مهم خواهد بود. اما قبل از اینکه این کار را انجام دهد، باید به این ۱۱ سال، در طول این ۱۱ سال، و همچنین برای بقیه عمرش، در واقع، اشاره کنیم، اما در طول این ۱۱ سال، او خود را یک انجیلی می‌داند.

و این تا آخر عمرش صادق خواهد بود. او از اصطلاح انجیلی ابایی نداشت. بسیار خب.

و متوجه خواهید شد که ایوانز او را یک انجیلی می‌نامد. ایوانز او را انجیلی می‌داند. بنابراین، هر اتفاقی که در خدمت او در هلز کیچن بیفتد، هر اتفاقی که بیفتد، به نوعی از ریشه‌های انجیلی و باورهای انجیلی او و غیره کم نخواهد کرد.

حالا، یک مثال از این که قبلاً به آن اشاره کردیم این است که او دوست دوایت ال. مودی بود. بنابراین، باید به این دوستی توجه کنید. او دوست دوایت ال. مودی، یک واعظ بزرگ انجیلی در زمان راشنبوش، است.

او به نورثفیلد می‌رود. و یادتان هست در نورثفیلد چه اتفاقی می‌افتاد؟ او گاهی اوقات برای چه چیزی به نورثفیلد می‌رود؟ چرا باید به نورثفیلد برود؟ گذشته از این، آنجا خانه مودی بود. اما آنچه در نورثفیلد تحت مدیریت مودی اتفاق می‌افتاد، برخی جلسات احیا بود، اما اتفاق مهم‌تری در نورثفیلد در حال رخ دادن است.

چه اتفاقات دیگری در نورثفیلد می‌افتد؟ مودی کنفرانس‌های تابستانی کتاب مقدس را در نورثفیلد برگزار می‌کند. این کنفرانس‌ها به بررسی متون مقدس، به ویژه پیامبران، و بررسی ارتباط آنها با جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌پردازند. بنابراین، کنفرانس‌های تابستانی، کنفرانس‌های انجیلی بودند و گهگاه، راشنبوش به مودی سر می‌زد و در آن کنفرانس‌های تابستانی کتاب مقدس شرکت می‌کرد.

بنابراین این برای هر اتفاقی که قرار است در زندگی او بیفتد، واقعاً خیلی مهم می‌شود. حالا، چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که باید به شما استراحت بدهم. بالاخره امروز جمعه‌ی اوست.

اما چیزی که ما می‌خواستیم به آن توجه کنیم این است که هر اتفاقی که قرار باشد در زندگی او از این به بعد بیفتد، او یک باپتیست باقی خواهد ماند. بنابراین، از نظر وابستگی فرقه‌ای، او باپتیست باقی خواهد ماند بسیار خوب.

حالا، این به این دلیل است که یک دلیل الهیاتی برای این وجود دارد. پس، بیایید این را حل کنیم، و بعد به شما استراحت می‌دهم. این به این دلیل است که راشنبوش متقاعد شده بود که باپتیست‌ها و متدیست‌ها بنابراین او متدیست نبود اما متدیست‌ها را دوست داشت، اما او متقاعد شده بود که باپتیست‌ها و متدیست‌ها گروه‌هایی بودند که به بهترین شکل به مسیحیت اولیه پایبند بودند یا به بهترین شکل مسیحیت اولیه را بیان می‌کردند.

و منظور ما از مسیحیت اولیه چیست؟ فقط به ما یادآوری کنید که منظورمان از آن چیست. مسیحیت، قرن اول، قرن دوم، کلیسای اولیه، عهد جدید، مسیحیت کلیسای اولیه. او احساس می‌کرد که باپتیست‌ها و متدیست‌ها به بهترین شکل مسیحیت اولیه و ماهیت آن را بیان می‌کنند. و باید بگویم که او منتقد بود

او منتقد کلیساهای سلسله مراتبی بود. او از کاتولیک رومی و ارتدکس شرقی انتقاد می‌کرد زیرا احساس می‌کرد کلیساهای سلسله مراتبی بهترین بیان مسیحیت اولیه نیستند. او همچنین احساس می‌کرد که کلیساهای سلسله مراتبی و بوروکراتیک گاهی اوقات مانع توسعه کلیسا در یک جامعه دموکراتیک می‌شوند.

بنابراین، او در یک جامعه دموکراتیک، یک دنیای دموکراتیک زندگی می‌کند. مردم حکومت می‌کردند، و او عاشق کلیساهای متدیسم و باپتیست بود زیرا این در آنجا صادق بود. این بهترین بیان مسیحیت اولیه است. در حالی که به نظر او کلیساهای سلسله مراتبی در یک جامعه دموکراتیک جای نمی‌گرفتند.

بنابراین، هر کاری که قرار بود در کلیسای آمریکا انجام شود، توسط باپتیست‌ها و متدیست‌ها انجام می‌شد. خب، خب، پس راشنبوش. خب، خب، ما، خب، ما او را از اینجا به نوعی شروع کردیم.

چند دقیقه دیگه، چند دقیقه، نه، ده ثانیه دیگه باهاش ادامه می‌دیم. ده ثانیه وقت داری. والتر راشنبوش چند تا چیز دیگه هم هست که از قبل می‌دونی، اما من فقط دارم کمکت می‌کنم، دارم کمکت می‌کنم که روی او نا تأکید کنی، اما تو از قبل از توی کتاب می‌دونی.

باشه. باشه. راشنبوش فاسد.

او یک گروه تشکیل می‌دهد، و توجه به این گروه بسیار مهم است. و این گروه، شما ممکن است این را ببینید نام گروه دوباره در طول زندگی شما، و آن را «انجمن برادری پادشاهی» می‌نامند. این نام گروه است، «انجمن برادری پادشاهی».

خب، حالا، انجمن برادری پادشاهی مثل همان راشنبوش است که واعظان باپتیست دیگر، کشیشان محله، و دیگر مسیحیان دلسوز محله را تشکیل داد. و آنها نگران خواهند بود، و تمرکزشان بر مسائل اجتماعی خواهد بود، چون ما اینجا با مردمی سروکار داریم که در فقر و از این قبیل مشکلات هستند.

آنها از نظر اجتماعی نگران زندگی این افراد، مردمی که به آنها خدمت می‌کنند، خواهند بود. بسیار خب. حالا باید به این نکته توجه کنیم، این خیلی مهم است، بنابراین باید به این نکته توجه کنید.

این بدان معنا نیست که راشنبوش و این افراد از خدمت روحانی به مردم دست می‌کشند. این به آن معنا نیست. بنابراین آنها نگران بودند، و بنابراین در اینجا یک نقل قول وجود دارد: او و کشیش دیگر هنوز به زندگی معنوی، گناه، فساد و امکان نجات، تقدس و زندگی ابدی اعتقاد داشتند.

بنابراین، او هنوز ایمان داشت و هنوز موعظه می‌کرد، و آنها نیز همینطور. افرادی که به انجمن برادری پادشاهی تعلق دارند، هنوز به این پیام انجیل ایمان داشتند و موعظه می‌کردند. اما آنها احساس می‌کردند که این پایان پیام انجیل نیست، زیرا انجیل در مورد نگرانی‌های اجتماعی برای مردم، مراقبت از فقرا و عدالت برای فقرا نیز حرفی برای گفتن دارد. بنابراین، انجمن برادری پادشاهی برای نشان دادن این توجه و نگرانی تشکیل شده است.

بنابراین در اینجا دو نمونه از آنچه آنها در محله خود برای آن تلاش کردند، آورده شده است. و مورد اول، تعجب آور نخواهد بود، و مورد دوم ممکن است تعجب آور باشد. اما دو چیزی که آنها برای آن تلاش کردند مسکن بهتر بود، و من به موزه آپارتمان‌های لوور ایست ساید اشاره کردم که همه شما روزی هر زمان که در شهر نیویورک باشید، از آن بازدید خواهید کرد.

مسکن بهتر، چون مسکنی که این افراد در آن زندگی می‌کردند، اسفناک بود. و دومین چیزی که برایشان کار می‌کردند، به نظر من، به این فکر نمی‌کردیم، بلکه زمین‌های بازی بهتر برای کودکان بود. چرا؟ چون زمین بازی بچه‌ها کجا بود؟ در آن خیابان‌های بسیار شلوغ نیویورک بود.

آنجا زمین بازی آنها بود. تنها جایی بود که می‌توانستند بازی کنند. بنابراین به مسیحیانی فکر نمی‌کنید که بنشینند و بگویند، پسر، ما باید برای این بچه‌ها زمین بازی بسازیم تا وقتی بیرون بازی می‌کنند در خطر نباشند.

اما برای آنها، این بسیار مهم بود. و ضمناً توجه کنید که عنوان، «برادری پادشاهی»، که در عنوان، پادشاهی «نهفته است»، بسیار مهم است زیرا الهیات راشنبوش، الهیات پادشاهی بود. بنابراین، خود «برادری پادشاهی» در اینجا بسیار مهم است.

بنابراین، او به مدت ۱۱ سال در کنار این افراد دیگر با این انجمن برادری پادشاهی کار کرد. حالا، پس از ۱۱ سال، او در سال ۱۸۹۷ به خانه‌اش در روچستر برمی‌گردد. بسیار خب، شما بیوگرافی را خوانده‌اید.

دلیل اصلی اینکه او، منظوم این است که، مسلماً، قرار است در روچستر، نیویورک، خدمت مذهبی داشته باشد و قرار است به مدرسه علمیه برگردد و از این قبیل کارها؟ اما دلیل اصلی اینکه تصمیم می‌گیرد به خانه برود چیست؟ او الان همسر و خانواده دارد و از این قبیل کارها. او ۱۱ سال آنجا خدمت کرده است.

او فکر می‌کرد که احتمالاً تا آخر عمرش آنجا خواهد ماند. دلیل اصلی اینکه تصمیم گرفت به خانه برگردد چیست؟ کسی که زندگی‌نامه را خوانده است این را به من بگوید. این را از خواندن زندگی‌نامه خواهید فهمید.

کسی هست؟ باید اسمی ببرم؟ نه، این کار را نمی‌کنم. کسی هست؟ نه. دلیل اصلی، یک دلیل فیزیکی بود.

راشنبوش داشت ناشنوا می‌شد. و راشنبوش، این یک فاجعه در زندگی‌اش بود. او داشت ناشنوا می‌شد، و احساس می‌کرد که با این اختلال شنوایی نمی‌تواند به خدمت روحانی ادامه دهد.

و بنابراین، او تصمیم گرفت که تسلیم دعوتی از حوزه علمیه، از حوزه علمیه باپتیست در کشور خودش، شود، و به آنجا برگردد و در حوزه علمیه باپتیست تدریس کند. با این حال، این فاجعه، به یک معنا، در زندگی او برای خدا مفید واقع شد زیرا او بسیار تأثیرگذارتر از زمانی شد که در شهر نیویورک می‌ماند. زیرا وقتی به خانه

برگشت و استاد حوزه علمیه شد و حتی به سخنرانی‌های مختلف می‌رفت، و همانطور که در کتاب می‌خوانید گاهی اوقات در سخنرانی‌ها، او به نوعی یک مترجم همراه خود نداشت، اما کسی را همراه خود داشت که می‌توانست به مردم کمک کند تا حرف‌های او را بفهمند و اگر سوالی داشتند، به او پاسخ دهند، می‌توانست به او بگوید، این سوالات اینجاست.

بنابراین، او واقعاً کمک دریافت کرد. اما اتفاقی که می‌افتد این است که در طول سال‌های منتهی به مرگش راشنبوش مطالب زیادی نوشت، موعظه کرد و تدریس نمود. او به طرز چشمگیری بر مسیحیت آمریکایی تأثیر گذاشت، تأثیری که اگر آن نقص عضو وجود نداشت، شاید هرگز چنین نمی‌شد.

بنابراین، یکی از نویسندگان او را برجسته‌ترین شکل‌دهنده‌ی اندیشه‌ی مسیحی آمریکایی در نسل خود نامیده است. بنابراین، راشنبوش تا آغاز قرن بیستم، او تا آغاز قرن بیستم چیزی است که شاید کاتن ماتر پیش از او بود، یا ادواردز در قرن هجدهم بود، یا فیلی در قرن نوزدهم بود. اکنون ما راشنبوش را در قرن بیستم به عنوان یک شکل‌دهنده‌ی واقعی اندیشه‌ی مسیحی داریم، شکی در این نیست.

بنابراین، او به آنجا برمی‌گردد و بقیه عمرش را در آن خدمت مذهبی می‌گذراند و در سال ۱۹۱۸ در روچستر نیویورک، درگذشت، که اتفاقاً تاریخ بسیار مهمی است، زیرا جنگ جهانی اول تازه شروع شده بود، درست زمانی که او می‌میرد. بنابراین کار دیگری که او وقتی به خانه برمی‌گردد انجام می‌دهد این است که روچستر را به نوعی مانند ژنو کالوین تبدیل می‌کند، شهری نمونه از اینکه چگونه مسیحیت می‌تواند بر سیاست‌های عمومی تأثیر بگذارد. و او در روچستر بسیار مورد قدردانی قرار گرفت.

او هرگز در روچستر سمت سیاسی نداشت، اما به خاطر داشتن صدای الهیاتی در سیاست عمومی در شهر روچستر بسیار مورد تقدیر قرار گرفت. بنابراین روچستر به مکانی واقعاً مهم تبدیل شد و راشنبوش به عنوان الگویی از چگونگی تأثیر مسیحیت بر فرهنگ گسترده‌تر و چگونگی ایجاد تغییر اجتماعی و اقتصادی در مسیحیت و غیره عمل کرد. این کلیسا بسیار تأثیرگذار است و من همیشه ژنو کالوین را تا حدودی شبیه به آن می‌دانم.

خب، اول از همه، فقط چند نکته در مورد زندگی او. پس شما اطلاعات زیادی در مورد زندگی او خواهید داشت، یا چیزهای زیادی در مورد زندگی او خواهید دانست. من سخنرانی ایوان در مورد زندگینامه را شنیده‌ام، بنابراین شنیدن سخنرانی نویسنده افتخار بزرگی بود.

اما آیا تا اینجا سوالی در مورد زندگی او وجود دارد؟ مطمئناً در جلسات جمعه از کتاب درسی سوالاتی خواهیم داشت، اما هر چیزی که تاکنون در مورد زندگی راشنبوش گفته‌ایم؟ بله، او زندگی خانوادگی بسیار خوبی داشت او متاهل بود، سه یا چهار فرزند داشت، زندگی خانوادگی بسیار خوبی. وقتی به سهم انجیل اجتماعی در مسیحیت در آمریکا برسیم، خواهیم دید که او به خانواده نگاه می‌کرد، زیرا نظر بسیار بالایی نسبت به خانواده داشت.

او به خانواده به عنوان نوعی سنگ بنای دموکراسی آمریکایی نگاه می‌کرد، و خودش هم چنین زندگی خانوادگی‌ای داشت. بنابراین، یک زندگی خانوادگی بسیار سالم با همسر، فرزندان و غیره، بله. و ما در واقع وقتی در مورد سهم انجیل اجتماعی صحبت می‌کنیم، کمی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

یه چیز دیگه در مورد راشنبوش؟ می‌تونی به چیز دیگه‌ای در موردش فکر کنی؟ والتر راشنبوش، بدون شک، یه آدم خیلی خاص بود. آرون، ادامه بده، بعدش برمی‌گردم اینجا. آره، سوال خوبیه.

به نظر من بیشترین تأثیر پدرش از طریق پسرش بود، چون او معلم والتر، استاد او، مربی او، راهنمای او و غیره بود. بنابراین، می‌توانم بگویم که اگرچه خودش ممکن است این تأثیر را نداشته باشد، منظوم این است که تمام عمرش را در روجستر زندگی کرد و در مدرسه علمیه باپتیست تدریس کرد، اما با اینکه خودش آن نفوذ جهانی پسرش را نداشت، اما بر والتر تأثیر گذاشت. بنابراین، با ورود به نسل دوم، این واقعاً مهم است.

من فکر می‌کنم مهم‌ترین کمکی که او احتمالاً از طریق والتر انجام داد، از طریق او بود. بله. بعد از آن است که او با مخالفت‌هایی روبرو می‌شود و دلیل این مخالفت‌ها این است که بسیاری از افرادی که نسل دوم انجیل‌گرایان اجتماعی بودند، تعادلی را که راشنبوش بین مسیحیت انجیلی و جنبش انجیل اجتماعی برقرار کرد، حفظ نکردند.

آنها مسائل مربوط به انجیل را کنار گذاشتند و روی مسائل مربوط به انجیل اجتماعی تمرکز کردند. و بنابراین مسائل مربوط به انجیل اجتماعی در نسل دوم بسیار حیاتی شد. او در طول زندگی خود تا حدودی این را احساس کرد، اما نه به اندازه‌ای که بعداً شد.

بله. به چیز دیگه هم در مورد والتر راشنبوش. و اتفاقاً، اون هم به انگلستان سفر کرد تا با ویلیام بوث بنیانگذار ارتش نجات، ملاقات کنه، چون از نظر الهیاتی و همچنین از نظر خدمت اجتماعی، اشتراکات زیادی داشتن.

خب، چیز دیگه‌ای در مورد راشنبوش هست؟ باشه. حداقل شروع کنیم، الهیات... اوه نه، ما قراره قبل از زیر A، اینکه به الهیات بپردازیم، آثارش رو اینجا بررسی کنیم. پس اول آثار والتر راشنبوش رو اینجا، زیر عنوان زندگی‌نامه بررسی می‌کنیم.

باشه. آره. شروع می‌کنیم.

دقیقاً نمی‌دانم چرا این کار را کردم، اما خب، دیگر بس است. باشه. روحت شاد.

من همچنین انجمن برادری پادشاهی را نوشتم. بنابراین اگر می‌خواهید آن را ببینید، آنجاست. باشه.

و به کارتون کوچک من در سمت راست توجه کنید. کسی را می‌بینید که آنجا کار می‌کند. دیدید، من واقعاً آن را جایی پیدا کردم و آنجا گذاشتم.

این برای من خیلی قابل توجه است. برای من، این یک قدم رو به جلو است، و این یک گام بزرگ است که بتوانم یک کارتون مثل آن پیدا کنم، کسی که کار می‌کند و همه چیز در کنار والتر است. خب، همه از گوگل.

خب، باشه. خب، خود والتر راشنبوش چی؟ و بعدش میریم سراغ الهیات. اینجا به آثارش می‌رسیم.

بسیار خب. اول از همه، او به طور گسترده نوشت، و سپس، البته، آثارش ترجمه شد. بنابراین، اولین اثر واقعاً، واقعاً، واقعاً مهم او «مسیحیت و بحران اجتماعی» است که در سال ۱۹۰۷ نوشت.

مسیحیت و بحران اجتماعی. این کتاب مهمی بود. و کاری که او در این کتاب انجام داد این بود که تاریخچه‌ای از انجیل اجتماعی ارائه داد، زیرا تا سال ۱۹۰۷، او به عنوان پدر انجیل اجتماعی شناخته شده بود.

بنابراین، اصطلاح انجیل اجتماعی کم‌کم بین مردم رواج پیدا کرد. یادتان هست که اسم واشنگتن گلاذن را آوردیم؟ واشنگتن گلاذن کشیش بود و داشت از اصطلاح راه‌حل‌های اجتماعی استفاده می‌کرد.

بنابراین، آن [موضوع] به نوعی مورد توجه قرار نگرفت، اما اصطلاح انجیل اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. او این کتاب را در سال ۱۹۰۷ در مورد مسیحیت و بحران اجتماعی نوشت. و این کتاب تاریخچه‌ای از انجیل اجتماعی ارائه می‌دهد.

خب، باشه. فقط می‌خوام سریع پنج نکته رو در مورد این کتاب بگم چون قرار نیست این کتاب رو تا تابستون بخونید. بعدش تابستون قراره کتاب رو بخونید.

خب، پس شما خواهید دانست، اما تا تابستان امسال آن را نخواهید خواند. بنابراین، من قصد دارم پنج نکته را در این مورد ذکر کنم که به شما در درک والتر راشنبوش و همچنین درک شما از الهیات انجیل اجتماعی کمک خواهد کرد. تاریخچه انجیل اجتماعی.

برای او، پیامبران عهد عتیق در تاریخ شماره یک هستند. پیامبران عهد عتیق را به یاد داشته باشید. و به یاد داشته باشید که چه چیزی به پیامبران عهد عتیق مربوط می‌شد.

آنها نگران فقرا بودند. آنها نگران بیوه زنان بودند. آنها نگران یتیمان بودند.

آنها نگران به حاشیه رانده شدگان بودند. این نگرانی مربوط به پیامبران عهد عتیق بود که به ما نشان دادند یک جهان عادلانه قرار است درباره چه چیزی باشد و باید درباره چه چیزی باشد. بنابراین، پیامبران عهد عتیق جایی هستند که تاریخ از آنجا آغاز می‌شود.

و مطالب زیادی در مورد پیامبران وجود دارد. خب. شماره دو، دومین نکته در کتاب، او سپس به آموزه‌های اجتماعی عیسی می‌پردازد.

بنابراین، او نگرانی عیسی را نسبت به فقرا، نگرانی عیسی نسبت به بیماران، نگرانی عیسی نسبت به بیوه‌ها و یتیمان نشان می‌دهد. بنابراین، او زیاد درباره عیسی و نام‌های اجتماعی عیسی صحبت می‌کند. بنابراین، این دومین نکته در کتاب است.

بسیار خوب. مورد سوم در کتاب این است که از زمان عیسی، از قرن اول، از زمان عیسی، از زمان زندگی و خدمت عیسی، کلیسا به طور قابل توجهی از این نوع نگرانی‌ها کاسته است. البته، دوره‌هایی در تاریخ وجود داشته که این درست نیست.

اما اساساً، وقتی به تاریخ کلیسا نگاه می‌کنیم، می‌گوییم آموزه‌های اجتماعی کلیسا به شدت رو به زوال بوده است، و کلیسا مراقبت از فقرا، مراقبت از بیوه‌ها، مراقبت از یتیمان، مراقبت از بیماران را حفظ نکرده است. این را حفظ نکرده است. و بنابراین این سومین نکته در کتاب است، زوال نام‌های اجتماعی در کلیسا.

بسیار خب. مورد چهارم در کتاب، بحران کنونی است. بحران کنونی که ما با آن زندگی می‌کنیم چیست؟ و البته، او ۱۱ سال در هلز کیچن بوده است.

بنابراین، بحران کنونی که ما در آن زندگی می‌کنیم این است که کلیسا چشم خود را بر نیازهای فقرا بسته است. کلیسا اهمیتی نمی‌دهد، اهمیتی نمی‌دهد. همین الان، در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، سال ۱۹۰۷، من از روجستر می‌نویسم؛ به شما می‌گویم، پس از ۱۱ سال زندگی در هلز کیچن، کلیسا به عنوان یک نهاد، نگران فقرا نیست.

و بنابراین او در مورد آن توضیح می‌دهد. خب، بسیار خب. و سپس شماره پنج در کتاب

شماره پنج کتاب یک نقل قول است، عنوان فصل، اما چه باید کرد، چه باید کرد. قرار است در این مورد چه کنیم؟ و این چالش مسیحیت و بحران اجتماعی بود. این چالش کتاب بود.

حالا، به یاد داشته باشید که وقتی او این کتاب را می‌نویسد، این مطالب را در روچستر نیز تدریس می‌کند، اما او همچنین در بسیاری از نقاط جهان، عمدتاً در دنیای انگلیسی و آلمانی، و بسیاری از نقاط جهان، این را نیز تدریس می‌کند. بنابراین، این بحران مسیحی و اجتماعی بسیار شناخته شده است. بسیار خب

خیلی مهم است. ممکن است این کتاب را دوباره در طول زندگی خود ببینید، مسیحیت و بحران اجتماعی. آیا در مورد کتاب سوالی وجود دارد؟ شما پنج حوزه اصلی کتاب را می‌بینید و خواهید فهمید که چرا او اینقدر نگران ترسیم مسائل اجتماعی است، جایی که انجیل اجتماعی بوده است

خب. با این اوصاف، اجازه دهید فقط به مورد دوم، الهیات برای انجیل اجتماعی، اشاره کنم. بسیار خب

الهیات برای انجیل اجتماعی. بسیار خوب. و فقط برای اینکه بگویم، با الهیات انجیل اجتماعی، او قرار است از یک موضوع خاص استفاده کند که به باور او محور اصلی انجیل اجتماعی است

بنابراین او قصد دارد یک مضمون انتقادی را بسط دهد. اگر قرار است انجیل اجتماعی را درک کنیم، باید این مضمون را بسط دهیم. او آن را در سال ۱۹۱۷ نوشت

خب، قبلاً گفتم که او در سال ۱۹۱۸ درگذشت. فکر می‌کنم قبلاً به اشتباه گفته بودم که او در آغاز جنگ جهانی اول درگذشت. نه، او جنگ جهانی اول را تجربه کرد، تقریباً تجربه کرد، چون جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ شروع شد. بنابراین این اشتباه من بود

او سه سال اول جنگ جهانی اول را زندگی کرد و ویرانی‌های جنگ جهانی اول را دید. البته، او در سال ۱۹۱۸ درگذشت و این پایان جنگ جهانی اول بود. خب، بسیار خب. الهیات انجیل اجتماعی. ما آن را صبح دوشنبه شروع خواهیم کرد

آخر هفته خوبی داشته باشید، و صبح دوشنبه شما را خواهیم دید

من دکتر راجر گرین هستم و در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی. این جلسه نوزدهم، انجیل اجتماعی در آمریکا است